

شاهنامه فردوسی و «فنگ شن یینی»^۱

در تاریخ ادب بندرت اتفاق میافتد که دواثر بزرگ حماسی متعلق بدو ملت مختلف افسانه‌ها و حوادث مشترک و یکسانی را در بر داشته باشد. در موارد نادری که چنین پدیده‌یی رخ میدهد، ترسیم جریان نقل و انتقال این داستانها کار بسیار جالب و مسحورکننده‌یی است. درحقیقت، مطالعه این نقل و انتقال نخستین و بزرگترین وظیفهٔ يك مورخ ادبی است ولی ناگفته نماند که این کار باید توأم و بموازات مطالعهٔ طرق مختلفی که این دو حماسه از مواد اولیهٔ واحدی توشه برمیگیرند و عناصر متشکل داستانها و افسانه‌ها را بکار میبرند انجام گیرد. هنگام مقایسهٔ طرقي که حماسه‌ها از سنن، افسانه‌ها و داستانهای مشترک می‌شوند طبعاً اختلاف روحیه و مسایل دینی و محیط تاریخی را نباید از نظر دور داشت.

در رسالات و یادداشت‌های قبلی نگارنده بتفصیل دربارهٔ تشابه بین گروه کثیری از افسانه‌هه و مراسم دینی ایران باستان و چنین سخن گفته و این تحقیقات مرا بسوی مقایسه بین فصول حماسی شاهنامه و «فنگ شن یینی» سوق داده است. این داستان منظوم مشهورترین گلچین افسانه‌های مذهبی و شاعرانه در چین است، همانطور که در ایران شاهنامه از لحاظ هنر شعری، عظمت حماسی و محبوبیت مقام اول را در میان حماسه‌های اینکشور دارا می‌باشد. در حماسهٔ چینی از جنگهای آخرین امپراطور سلسلهٔ «ین» سخن رفته و در اعمال قهرمانی این منظومهٔ رزمی خصوصیات آیین کهن

۱- این مقاله در سال ۱۹۳۳ در روزنامهٔ انجمن آسیایی بنگال تحت عنوان :

The Shahnameh and the Fêng-Shên-Yên-i بچاپ رسیده است.

چین تقریباً دست‌نخورده بجای مانده است. بررسی حماسه‌های ایرانی و چینی قرابت و شباهت بین دنیای پهلوانی ایران قدیم و چین باستان را بخوبی نشان میدهد. «و. پ. کر»^۱ و دیگر پژوهندگان ادبیات حماسی همانندی‌هایی میان منظومه‌های «همر» و حماسه‌های شمالی یافته‌اند. ولی این همانندیها در مقام مقایسه با همانندی میان حماسه‌های ایران و چینی ضعیف و قلیل مینماید. در حماسه‌های ایرانی و چینی شباهت کلی و خیره‌کننده است. گاهی داستان رزمی و قهرمانان آن در ایران و چین یکسانند و زمانی دیگر نقل و انتقال برخی حوادث و ظرایف و دقائق شعری قطعی بنظر میرسد. داستان کیکوس و «چووانگ»^۲، سودابه و «سوتاکی»^۳، سیاوش و «ین‌کیائو»^۴ بطور خیره‌کننده‌یی بیکدیگر شباهت دارد. ماجرای گروهی از یلان نامدار مانند سهراب و «نوجا»^۵ و رستم و «لی‌تسینگ»^۶ نیز همین وضع را دارد. هنگامیکه در صدد توجیه اینگونه همانندیها برمی‌آیم نباید نقش قوم‌سکایی را از نظر دور بداریم. این قوم در منطقه‌یی واقع میان ایران و چین میزیست و دور نیست منشاء داستانهای مشترك فوق افسانه‌های سکایی باشد چه همین افسانه‌هاست که قسمت اعظم داستانهای رزمی مشترك ایرانی و چینی را تشکیل میدهد. البته داستانهای دیگری نیز مانند فولادوند و جادوگران جنگجوی «پلو تائو»^۷ و جنگ دوازده رخ وجود دارد که در شرایط کنونی نمیتوان وابستگی آنها را به افسانه‌های سکایی قطعی شمرد. برخی از همانندیها را نیز میتوان ثمرهٔ مبادله و استقرای آگاهانه یا ناآگاهانهٔ تقالان و داستان‌سرایان دو کشور چین و ایران پنداشت. دکتر «ویلم گروب» میگوید افسانه‌های

W. P. Ker - ۱

Chou-Wang - ۲

Su-Ta-Ki - ۳

Yin-Kiao - ۴

No-Cha - ۵

Li-Tsing - ۶

Po-Lu-Tao - ۷

«فنگ‌شن‌ینی» هنوز نیز توسط مردمانی که هرگز کتاب نخوانده‌اند نقل و پخش میشود. از سوی دیگر ما میدانیم افسانه‌هایی که در شاهنامه راه یافته از قصص گوناگون ریشه و بن گرفته‌است. فردوسی خود گوید:

چو از جمله این داستانها بسی بخوانید خواننده برهر کسی
جهان دل نهاده برین داستان همه بخردان و همه راستان

در سرزمینی مانند آسیای مرکزی که اقوام مختلفی در آنجا رحل اقامت افکنده بودند تماس نزدیک بین افسانه‌های ایرانی و چینی و نقل و انتقال داستانها، ماجراهای حماسی و قهرمانی از طریق داستانسرایان و نقالان امری طبیعی است. ضمناً باید متذکر شد که هر یک از این نقالان میکوشید محفوظات حماسی خود را مستغنی‌تر و کامل‌تر نماید.

پس از آنکه شباهت خیره‌کننده افسانه کیکاوس با ماجرای «چووانگ» را مطالعه کنیم، بقرابت بین رؤوس مطالب دو حماسه چینی و ایرانی آگاهی بیشتری می‌یابیم. بطور کلی، «فنگ‌شن‌ینی» درباره حوادث و جنگهایی که در زمان شهریاری «چووانگ» رخ داده سخن میگوید. ایزدان، مقدسین، دیوان و زیانکاران آزادانه در ماجراهای حماسی دخالت میکنند. عبارت دیگر، حماسه چینی از نبرد بین نیکی و بدی یاد میکند. دوران پهلوانی شاهنامه نیز ماجراها و جنگهای دوران شهریاری کیکاوس را میسراید و موجودات خارق‌العاده نیز تا اندازه‌ی در این ماجراها مداخله میکنند. ولی باید یادآور شد که در روایات پیش از اسلام همین ماجراها موجودات خارق‌العاده نقش بزرگتری بعهدہ داشتند و مندرجات برخی از متون پهلوی گواه این امر و مؤید این نظر است. ازین گذشته، در بهمن‌یشت از نبردهای کیکاوس بعنوان نبرد سهمگینی بین ایزدان و دیوان یاد شده است.^۲ بدین طریق روشن میشود که موضوع اصلی دو حماسه

ایرانی و چینی گرد نبرد رعب‌آوری دورمیزند که در آن مقدسین، ایزدان، فرشتگان و مردمان شرکت دارند و نیکی سرانجام به پیروزی نهایی نایل می‌گردد.

روی هم رفته از صورت فعلی حماسه ایرانی بخوبی برمی‌آید که دخالت موجودات خارق‌العاده در آن بمراتب از حماسه چینی کمتر است و این امر در عین حال هم نقطه ضعف و هم مزیت حماسه چینی بر حماسه ایرانی بشمار میرود. در «فنی‌شنگ‌ینی» موجودات خارق‌العاده سهم عظیمی دارند و ایزدان و ارواح پلید بیش از معمول در حوادث اصلی این منظومه ظاهر میشوند. ازین گذشته سلاحهایی که مقدسین و ارواح زیانکار در جنگ بکار می‌برند سلاحهای بخصوصی است که تصویری غیر واقعی از جنگها در ذهن خواننده بجای می‌گذارد. طلسم‌ها، گلوبندها، مرواریدهای سحر آمیز و دیگر آلات و ادوات نبرد ایزدان بیش از حد آزادانه بکار رفته و در نتیجه درمخیله و حس اعتقاد و ایمان خواننده اثر نامطلوبی می‌گذارد. شاهنامه از موجودات خارق‌العاده استفاده کمتری میکند و خواننده بندرت با فرشتگان و دیوان روبرو میشود. ازینرو نبردهای شاهنامه بحقیقت نزدیکتر است ولی در عوض از رنگ و جلالتی که هنگام قرائت حماسه چینی بدان خو گرفته‌ایم در شاهنامه اثری نیست. در هر حال باید اطمینان داشت که هر آینه شاهنامه در ادوار قدیمیتری، مثلاً در عهد ساسانیان، نوشته شده بود موجودات خارق‌العاده در متن داستان دخالت بیشتری میداشتند. امروز همگان میدانند که اسناد اعمال نمایان و قدرت سحر آمیز به پهلوانان در روایات اوستایی و پهلوی امری طبیعی و عادی است. اما فردوسی در عصری میزیست که شك و تردید در ذهن بشر رسوخ کرده بود و مردم دیگر بجایی که در افسانه‌های مربوط به آیین کهن ایران آمده بود چندان اعتقاد نمی‌ورزیدند. درینجا بدنیست گفته یکی از پژوهندگان تیزبین ادبیات حماسی را نقل کنیم: «ملل جوان برای گریز از افسانه‌ها و اساطیر کهن خود دو راه درپیش دارند. این افسانه‌ها معمولاً با داستانها و معتقدات وحشتناک و غیر بشری آغاز میشود. ملل جوان یا باید بتدریج افسانه‌های غیر معقول را برانند و بجای آنها داستانهای معقول‌تر و

بحقیقت نزدیکتری را پی‌ریزی کنند یا جملگی افسانه‌های گذشته را بدیده قبول بنگرند و آنها را بنظم درآورند^۱. در شاهنامه از این دو طریق توأما استفاده شده است. ولی در حماسهٔ چینی گریز از شخصیت‌های اساطیری کار بسیار مشکلی بود، زیرا آنان چنان با فلسفه و معتقدات عامیانه آمیخته بودند که هر گونه تغییر و تبدیلی محال مینمود.

از نظر هنری «فنگ‌شن‌ینی» بر شاهنامه مزیت بزرگی دارد. «فنگ‌شن‌ینی» اثری است که گروه کثیری از شعرا و فلاسفه گمنام چینی در نگارش و نشر آن شرکت داشته‌اند. عدم تعلق این حماسه بیک شاعر چنان محسوس و مشهود است که ماحتمی نام‌یکی از مصنفین مشهور آنرا نیز نمیدانیم. بطور خلاصه، حماسهٔ چینی ثمرهٔ تحول طولی است و این تحول در میان طبقهٔ ادبایی که آنرا شنیده یا خوانده‌اند انجام گرفته است. در نتیجهٔ مساعی این ادباء و حدت‌عمل بخوبی در «فنگ‌شن‌ینی» رعایت شده، سرانجام داستانهای آن روشن است، عمل حماسی در مدار صحیح قرار گرفته و شکوه و جلال و عظمت روح حماسی حتی در اعمال فرعی این شاهنامهٔ چینی نیز بچشم میخورد. ضمناً جنبهٔ اخلاقی هر یک از فصول بخوبی بیان شده و سیر سر نوشت بسوی سرانجامی که از دیرباز ارادهٔ خدایان آنرا تعیین کرده است در طول داستان محسوس است.

در شاهنامه گردآوری و انتخاب قطعات مختلف داستان‌ها توسط شاعر واحدی انجام گرفته است. خوشبختانه شاعری که باین کار عظیم دست زد از نبوغ سرشاری برخوردار بود و توانست سرگذشت قوم ایرانی را از کهن‌ترین ادوار بازگو کند و ماجرای را که خود پرداخته بود درین سرگذشت بگنجاند. باین وصف، گردآوری عناصر مختلف داستانهای پراکنده و صورت دلپذیر و درخور فهمی بانها دادن کار بسیار دشواری بود، چه این داستانها چکیدهٔ سنی بود که از گذشتهٔ بسیار دوری بیادگار مانده بود. فردوسی خود گوید:

سخن‌ها پراگنده پراگند چون آگنده شد مغز جان آگند
 پس از مقایسه مقدماتی خصوصیات کلی این دو حماسه، اکنون بمطالعه و بررسی
 شباهت و قرابت موجود بین داستانهای رزمی و عشقی آنها می‌پردازیم.

کاوس و «چووانگ»

در حماسه چینی از «چووانگ» بعنوان شهر یاری ضعیف النفس، تجمل پرست،
 میگسار و عیاش یاد شده است. سو گلی وی «سوتا کی» زنی است بدسرشت و ناصحی بد
 خواه و نفوذ وی در «چووانگ» این شهر یار بی اراده را بصورت ملکی ستمکار و قسی-
 القلب درمی آورد. در حقیقت قسمت اعظم صفات ناپسند «چووانگ» ناشی از حساسیت
 وی در برابر زنها بود. وسوسه «سوتا کی» سرانجام «چووانگ» را بر آن داشت که
 شاهزاده متقی «ین کیائو» را مورد ستمکاری قرار دهد و او را مجبور سازد که بدشمنان
 پدرش ملحق گردد^۱. و باز باغواهی «سوتا کی» بود که «چووانگ» برای شکنجه دادن
 کسانی که مورد بی‌مهری وی قرار می‌گرفتند کوره معروف را بوجود آورد. در واقع
 بیشتر قربانیانی که می‌بایستی ازین کوره آتشین بگذرند دوستان ویلان ملازم شاهزاده
 «ین کیائو» بودند.

در شاهنامه خصوصیات کیکاوس همانند خصوصیات «چووانگ» است و نکته
 جالب درینجاست که در متون اوستایی و پهلوی هیچگونه شهادی دال بر بدسگالی
 کیکاوس در دست نیست. در اوستا^۲ از کیکاوس بعنوان شهر یاری نیرومند که بر جملاگی
 سرزمینهای کره ارض فرمانروایی میکرد یاد شده و از ضعف و میگساری و حساسیت
 او در برابر زنها ذکر نیست. در جای دیگر^۳، از وی با احترام سخن رفته و شهر یار
 و شهبواری نیرومند، پر قدرت و جسور معرفی شده است. حتی در متون پهلوی نیز احترام

۱- رك به: Grube, Translation of Fēng-Shēn-Yēn-1, p. 602

۲- یشت ۵، ۴۵.

۳- یشت ۱۹، ۷۱.

کیکوس مرعی شده و تنها از حس ماجراجویی او ذکر می‌رفته است.
در دینکرد^۱ کیکوس فرمانروا و پاسدار شهر یاری در هفت اقلیم خوانده شده و در جای دیگر افنخارات و پیروزیهای وی با آب و تاب شرح داده شده است.^۲ در همین متون آمده است که باغواهی «اشم»^۳ ی دیو کیکوس بر آن شد که به آسمان صعود کند ولی کوشش وی به نتیجه نرسید. این تجربه کافی بود تا کیکوس را از اینگونه کارهای جنون‌آمیز بر حذر دارد و بار دیگر حزم و عقل را بوی بازگرداند.^۴

در شاهنامه خصوصیات کیکوس کاملاً با آنچه مذکور افتاد مغایرت دارد. آشکار است که افسانه‌های متأخر بیگانه‌تغییراتی در خصوصیات کاوس پدید آورده و در نتیجه وی بصورتی غیر از آنچه که در متون اوستایی و پهلوی وصف شده ظاهر می‌گردد. تمایل به محکوم‌ساختن کیکوس در دوره‌های متأخر چنان نیرومند بود که فردوسی ناگزیر ویرا بصورت شهر یاری سست و بدطینت که یارای پاسداری سنن نیاگان خود را نداشت وصف کرده است. بدگمانی شاهنامه نسبت به کیکوس از آغاز شهر یاری وی محسوس است و قبل از اینکه از حوادث دوران شاهی او ذکر می‌آید از صفات نکوهیده وی سخن رفته است. فردوسی هنگام تاجگذاری کیکوس گوید:

اگر شاخ بدخیزد از بیخ نیک تو با بیخ تندی می‌آغاز نیک

گر او بفکند فرو نام پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

چنین تغییر لحنی در مورد کیکوس در افسانه‌های ایرانی درخور تأمل و تفسیر است و این توجیه و تفسیر را فقط در ارتباط نزدیک بین حماسه‌های ایرانی و چینی میتوان یافت. قبلاً دیدیم بدون اینکه مدرکی در متون اوستایی و پهلوی در دست باشد، خصوصیات کیکوس همانند خصوصیات «چووانگ»^۵ وصف شده است. ولی این تنها وجه شباهت

Dēnkart, Book VIII, 12

۱- رك به:

Ibid, Book IX, Chap. 22, v. 4-13

۲- رك به:

Aeshma (خشم)

۳- رك به:

Sacred Books of the East, Vol. 37, p. 228

۴- رك به:

نیست. شاهنامه از حوادثی دردوران شهرپاری کاوس سخن میراند که درمتون اوستایی وپهلوی نشانی از آنها نداریم ولی این حوادث عیناً در روایت چینی آمده است. اوستا از شکنجه شاهزاده سیاوش توسط پدر و نامادریش ذکر می‌کند و دربارهٔ ور آتش و گذشتن سیاوس از آن ور و همچنین پناهنده شدن وی به دشمنان پدرش اطلاعی بدست نمی‌دهد. اما «فنگ‌شنینی» و دیگر روایات چینی جزئیات این ماجرا را هنگام شهرپاری «چووانگ» نقل می‌کند. شباهت داستان کیکاوس با افسانه «چووانگ» آنقدر زیاد است که میتوان قسمت اعظم سرگذشت ویرا روایت ایرانی «چووانگ» نامید. اینگونه شباهت و قرابت را چیزی جز ثمرهٔ نفوذ متقابل افسانه‌های ایرانی وچینی نمیتوان دانست. آشکار است که شاهنامه (و متقدم آن بستان‌نامه) شالوده‌یی مشترك باحماسه‌های چینی داشته و این شالوده همانا داستانش و روایاتی است که قرن‌ها در آسیای مرکزی رواج داشت و خود فردوسی نیز بصراحت میگوید که این روایات از شمار برون و مورد علاقهٔ قاطبهٔ مردم بود.

باید اطمینان داشت که سرایندگان و مصنفین سخت میکوشیدند تا داستانهای خود را روز بروز جالب‌تر و مستغنی‌تر سازند و برای نیل باین هدف هر گونه‌ماجرای حماسی مناسبی را که می‌یافتند وارد متن اصلی داستان خود مینمودند و تردیدی نیست که حماسه‌های پر آب و تاب چینی داستانسرایان را بدفعات و سوسه کرده است. این حماسه‌ها در نتیجهٔ تفکر و مجاهدت فلاسفهٔ چینی دارای جنبهٔ اخلاقی بسیار متین و کاملی بود و ازین گذشته آنچه را که داستانسرایان بیش از هر چیز دوست میدارد بحد و فور در خود داشت: گروه کثیری از ایزدان و دیوان که در تعیین سرنوشت مردمان دخالت میکردند. ازسوی دیگر داستانسرایان ایرانی و چینی طبعاً نسبت بافسانه‌های قوم سکایی که در سرزمینی واقع بین ایران و چین میزیست تمایل داشتند چه این افسانه‌ها سرشار از داستانهای رزمی و معرف روحیهٔ قوم سلجشور سکایی بود. ازین گذشته، افسانهٔ شاهزاده سیاوش در ایران مورد استقبال عامه قرار گرفته بود و شکی نیست که چند نسل شاعر و داستانسرا در تکمیل آن کوشا بوده‌اند. لذا بعید نیست که چنین

افسانه‌ی پس از تکامل بنوبه خود در داستانهای رزمی سرزمین چین تأثیر کرده باشد. درخاتمه باید افزود که راهبان بودایی نیز در نقل و انتقال داستانهای عشقی ایرانی و چینی مؤثر بوده‌اند چه ایشان در برخی از نقاط دو کشور ایران و چین مقام و منزلت رفیعی داشتند و تعلیمات دینی و اخلاقی خود را با داستانهای اساطیری و تاریخی می‌آمیختند.

سودابه و «سوتاکی»

همانطور که خصوصیات و سرگذشت کیکوس و «چووانگ» در دو حماسه ایرانی و چینی یکسانست، زندگی همسران ایندو شهریار یعنی سودابه و «سوتاکی» نیز همانند است. شباهت اسم ایندو شهبانو خود در خور تأمل است. شاهنامه و «فنگشن ینی» سودابه و «سوتاکی» را ناصحین بدخواه همسران خود و دژخیم شاهزادگان درستکاری قلمداد کرده‌اند که در برابر و سوسه آنها ایستادگی مینمودند. هر دو منظومه داستان شاعرانه بسیار دلچسبی پیرامون روش و قدرت جاذبه ایندو زن افسونگر پرداخته‌اند. در حماسه چینی اختراع تنور سوزان برای نابود ساختن دشمنان به «سوتاکی» نسبت داده شده و این تنور معادل ور آتشی است که در شاهنامه از آن یاد شده و همانطور که میدانند سیاوش پس از آنکه دست رد بسینه سودابه گذاشت و با تمایلات او مخالفت ورزید محکوم بعبور از آتش گردید. سرانجام سودابه و «سوتاکی» نیز همانند یکدیگر است. در شاهنامه پس از اینکه خیر قتل سیاوش پخش میشود سودابه بدست رستم بهلاکت میرسد. در «فنگشن ینی» اعدام «سوتاکی» توسط سپهسالار فاتح «تزیبا» انجام میگردد زیرا زیبایی «سوتاکی» آنچنان بود که کلیه سرداران را مسحور میساخت و همگی از اجرای فرمان اعدام امتناع میورزیدند.

روپمرفته بدسگالی و پلیدی بیشتری به «سوتاکی» نسبت داده شده است.

وی زن پدری بود که میکوشید ناپسری خود را از راه راست منحرف سازد و هنگامیکه مساعی وی عقیم ماند بر آن شد که ناپسری خود را تا سرحد مرگ شکنجه و عذاب دهد. ازین گذشته «سوتا کی» بار جنایات دیگری را نیز بدوش میکشید. در آغاز «سوتا کی» دست بکار توطئه علیه ملکه چین «کیانگ»^۱ شد و برای اینکه خود بمقام و منزلت شهبانویی برسد «کیانگ» را بطرز فجیعی بقتل رساند. در شاهنامه رقابت سودابه با شهبانوی ایران مسکوت مانده ولی از مادر سیاوش بعنوان بانویی از خاندان بزرگ یاد شده و اصلت خانوادگی بر سودابه میچربد. در حقیقت مادر سیاوش در شاهنامه در عین حال از اعقاب فریدون، افراسیاب و سام قلمداد شده و بگفته فردوسی بمقام شهبانویی ایران زمین رسید:

بمشکوی زرین کنم شایدت سر ماهرویان کنم بایدت

در هر حال در شاهنامه مادر شاهزاده سیاوش بازیگر طراز دومی است در حالیکه در حماسه چینی سرگذشت قتل وی در اثر دسایس «سوتا کی» یکی از مؤثرترین فصول «فنگ‌شن‌ینی» را تشکیل میدهد. ضمناً باید افزود که در شاهنامه از قساوت قلب سودابه چندان زکری بمیان نیامده در صورتیکه حماسه چینی «سوتا کی» را عفریتی قسی القلب خوانده که مخالفین خود را در گودالهای پراز کژدم و تنور سوزان هلاک میساخت.

همانطور که انتظار میرود صحنه و سوسه نامادری در هر دو حماسه بتفصیل وصف شده و درینجا مزیت و طلق از آن شاهنامه است. سودابه تظاهر بمهر مادرانه به سیاوش کرده چنین وانمود مینماید که مایل است سیاوش با یکی از دختران وی پیمان زناشویی ببندد و بدین بهانه پادشاه را وادار میسازد که شاهزاده سیاوش را بقصر او بفرستد. ولی وقتی سیاوش اظهار علاقه‌یی نسبت بدختر سودابه نمی‌نماید، سودابه چنین میپندارد که زیبایی زنانه و کامل او بیش از زیبایی بچگانه دخترش مورد توجه

سیاوش قرار گرفته و ازینرو در صدد جلب محبت و عشق سیاوش برمی آید. در روایات چینی، «سوتا کی» بهانه فرا گرفتن چنگ شاهزاده «ین کياتو» را بقصر خود میخواند ولی حقیقت اینست که شهبانوی چینی دل به ناپسری خود سپرده است.^۱ طی این دیدار «سوتا کی» با استفاده از حربه‌های زنانه میکوشد تا محبت «کياتو» را برانگیزد و برای نیل بمقصود «کياتو» را بمیگساری وادارمینماید. بطوریکه قبلاً نیز گفته شد، در حماسه چینی تار و پود داستان بهتر تنظیم شده و خود داستان شرح و بسط بیشتری دارد و سرانجام «سوتا کی» شاهد این مدعی است. هر دو حماسه ایرانی و چینی از «سوتا کی» و سودابه بعنوان مشاورینی مفسد یاد میکند و در هر دو اثر شهریار «چووانگ» و کیکاوس در اثر وسوسه و چاپلوسی يك موجود خارق العاده را گمراه میگردند. در شاهنامه ابلیس کیکاوس را گمراه میسازد و در حماسه چینی ربه النوعی بنام «نیکوا»^۲ که مورد بی احترامی قرار گرفته بدیو روباه نمایی فرمان میدهد تا در جسم «سوتا کی» حلول کند و بکار نابودی «چووانگ» همت گمارد. بهر تقدیر در روایت ایرانی نقش عنصر خارق العاده بی اهمیت تر قلمداد شده و در پایان داستان تقریباً فراموش میشود و سرانجام سودابه نیز همانند سرانجام دیگر نامادرپهای گمراه و دسیسه باز نقل شده است. ولی جریان امر در «فنگ شن ینی» طور دیگری است. درین منظومه زندگی و انجام «سوتا کی» مظهر زندگی و مرگ دیو روباه ناست. قساوت قلب این زن خوبرو جنبه شیطانی دارد و بطوریکه مذکور افتاد در پایان کار نیز از نیروی فوق بشری خود برای گریز از مجازات استفاده میکند.

سیاوش و «ین کياتو»

درین مورد نیز هر دو حماسه ایرانی و چینی افسانه مشترکی را باز گو میکنند.

۱- ركه به: Grube, Translation of Fêng-Shên-Yên-i, pp. 249-254

۲- Ni Kua

درین افسانه از شاهزادهٔ پرهیزکاری سخن رفته که با سرنوشت دردناکی روبرو میشود و قربانی ستم نامادری تاجداری فاجر و خشم‌پذیری ضعیف‌النفس و تجمل‌پرست میگردد. بموجب هر دو روایت ایرانی و چینی، این شاهزاده درستکار سرانجام ناگزیر میشود بدشمنان پدرش پناهنده گردد و در پایان نیز بدست همین دشمنان شربت شهادت را مینوشد. و باز هر دو حماسه یادآور میشود که شاهزادهٔ ناکام‌پس از شهادت در زمرهٔ مقدسین ملت خود درآمد.

یکی از زیباترین فصول سرگذشت سیاوش در شاهنامه گذشتن او از آتش به منظور اثبات برائت ساحت خود می‌باشد. کیکاوس بدویست کارگر فرمان میدهد تا چوب گردآورده آنرا بنفت آغشته سازند و کوهی از آتش بیافروزند. اما شاهزاده سیاوش ازین کوه آتش سلامت بیرون می‌آید. حماسهٔ چینی روایت ترسناک‌تر و واقعی‌تری دربارهٔ آتشین نقل میکند. با استفاده از مهارتی که مردم چین در امور هنری و صنعتی دارند ستونی از برنج با ارتفاع شش پا و محیط هشت پا تعبیه میگردد. برای افروختن آتش و وارد کردن قربانی سه‌منفذ درین ستون محذّب پیش‌بینی شده بود.^۱ نخستین قربانی این کوره شاهزاده «ین کیائو» نبود. نخستین کسی که طعمهٔ کورهٔ آتشین گردید «چائو کی»^۲ دوست و مدافع «ین کیائو» بود. «چائو کی» شهادت اینرا داشت که امپراطور را از دسیسه‌های «سوتا کی» آگاه سازد و در صدد دفاع از شاهزاده «ین کیائو» برآید. سوزاندن پوست و عضلات بدن «چائو کی» و تبدیل بخا کستر کردن استخوانهای او جزء بجزء در «فنگ‌شن‌ینی» آمده است.

طبق گفتهٔ هر دو حماسه، ستیز شهبانو سرانجام شاهزاده را بر آن داشت که بدشمنان پدرش پناهنده گردد.^۳ در «فنگ‌شن‌ینی» چنین آمده است که شاهزاده «ین

Grube, Ibid, p. 74

۱- رك به؛

۲- Chaoki

Ibid, p. 602

۳- رك به؛

کیائو» چند زمانی علیه پدر تاجدار خود بجنک برخاست ولی بزودی ازین کار دست کشید.^۱ نبرد «ین کیائو» با پدرش نظر به اینکه جنک بین «چووانگ» و «وووانگ»^۲ درحقیقت جنگی بین خود مردم چین بود طبیعی بنظر میرسد و نقل آن در حماسهٔ چینی مستلزم انحراف از حقایق تاریخی نبود. ولی در حماسهٔ ایرانی تصور اینکه شاهزاده سیاوش در کنار تورانیان به ستیز با پدر برخیزد محال مینمود. مع الوصف از لحن شاهنامه بخوبی برمیآید که با ورود سیاوش به توران زمین تورانیان مزیت بزرگ و غیر مترقبهٔ کسب میکنند:

بخارا و سند و سمرقند و چاج سنجاب و آن کشور و تخت تاج

تهی کردوشد باسپه سوی گنگ بهانه نجست و فریب و درنگ

در حماسهٔ چینی شهریار «چووانگ» هنگامیکه از فرار پسر خود آگاهی می یابد چندتن از سرداران خود را به جستجوی وی میفرستد، درحالیکه در شاهنامه کیکاوس پسر خود را مورد بی مهری قرار میدهد و سپهدار طوس را مأمور میسازد تا فرماندهی سپاه را از سیاوش باز بگیرد:

سپه طوس را ده تو خود باز گرد نئی مرد پر خاش و جنگ و نبرد

در سرانجام شاهزاده «ین کیائو» و سیاوش نیز وجوه تشابهی هست که یادآوری آنها خالی از فایده نمی باشد. در هر دو حماسه سرشاهزادهٔ جوان را بطرز وحشتناکی از بدن جدا میسازند. در شاهنامه، برادر افراسیاب بوی یاد آور میشود که گرچه سیاوش بظاهر بتورانیان پناه آورده ولی در باطن بتنق پدرش کیکاوس در کاراست و در نتیجهٔ سعایت «گرسیوز» سرشاهزادهٔ بیگناه را قطع میکنند. در شاهنامه آمده است در محلی که خون سیاوش بزمین ریخت انواع واقسام نباتات یکباره رویدن گرفت. در حماسهٔ چینی نیز «ین کیائو» در نتیجهٔ وفاداری پدرش بقتل میرسد. «ین کیائو» با وجود اینکه

در آغاز امر بفرمان یکی از پارسایان بدشمنان پدرش ملحق‌میشود بزودی از کرده خود پشیمان میگردد و در کنار پدرش بجنگ با مخالفین او برمیخیزد. بعدها، «ین کیائو» اسیر دشمنان پدرش میشود و دشمنان بدن او را در زیر خاک مدفون میکنند و فقط سر او را بیرون میگذارند. سپس یکی از کشاورزان گاو آهنی از روی سر شاهزاده عبور میدهد و بدین‌طریق «ین کیائو» شربت شهادت را مینوشد. در حماسه چینی نیز خون شاهزاده بیگناه در رویدن نباتات مؤثر میافتد.

هر دو حماسه از روح شاهزاده مقتول بعنوان سروشی که در رؤیایها ظاهر میگردد یاد کرده است. در شاهنامه روح شاهزاده سیاوش بخواب طوس میآید و یل ایرانی را در پایمردی در جنگ با تورانیان تشویق میکند. روح سیاوش یکبار بر گودرز نیز ظاهر میشود و ویرا بر آن میدارد که بجستجوی کیخسرو برخیزد زیرا مقدر بود که کیخسرو انتقام خون سیاوش را از افراسیاب باز ستاند. در «فنگ‌شن‌ینی» روح شاهزاده مقتول بر پدرش «چووانگ» ظاهر میشود و او را از ادامه رویه‌یی که بنا بودی و شکست‌وی منجر میشد بر حذر میدارد.

جنبه اخلاقی داستان شاهزاده سیاوش و «ین کیائو» در حماسه چینی بطرز مؤثرتر و بهتری نشان داده شده است و این جز تأثیر عقاید فلسفی و اخلاقی در «فنگ‌شن‌ینی» نمیتواند بود. در شاهنامه ما با داستان غم‌انگیز و دلخراش شاهزاده‌یی سر و کار داریم که تا پایان پدرش وفادار میماند و در اثر ظلم و ستم‌ناهادیش ناگزیر میشود به توران‌زمین پناهنده گردد. پادشاه توران‌زمین در آغاز او را بگرمی میپذیرد ولی پس از اینکه از وفاداری شاهزاده ایرانی پدرش آگاهی می‌یابد فرمان قتل او را میدهد. در حماسه چینی نیز «ین کیائو» در نتیجه وفاداری پدر و حس وظیفه‌شناسی بهلاکت میرسد. ولی جنبه اخلاقی داستان چینی پیچیده‌تر است و موضوع وجدان پیش‌میاید. در حقیقت شاهزاده «ین کیائو» با وظایف اخلاقی گوناگونی که بعهده

دارد درنبرد است. از طرفی، وظیفه باو حکم میکند تا انتقام مادرش را که بفرمان پدر و نامادریش بقتل رسیده بود باز ستاند. مری «ین کیائو» که فیلسوفی مؤمن بود ویرا در انجام این وظیفه تشویق میکرد و سرانجام بوی فرمان داد که در جبهه مخالف بهستیز با پدرش برخیزد^۱. ولی در پایان «ین کیائو» خود را قانع کرد که باید بکمک پدرش بشتابد و این نافرمانی از دستورات مری فیلسوف وی بقیمت جان او تمام شد. بگفته حماسه چینی، وظیفه «ین کیائو» نسبت بمادر مرحوم و مری فیلسوفش بروظیفه او در برابر پدر بی ارزش و سست عنصرش برتری داشت. زیرا طبق اصول فلسفی چین اطاعت از مری معنوی بر دیگر وظایف مقدم است. درین زمینه حماسه چینی میگوید:

«از سرور و مری خود بیم دارم در حالیکه از قادر یکتا نمی‌هراسم»^۲.

«سهراب و نوجا»

قسمت اعظم دوران پهلوانی شاهنامه دلاوری نام آوران سکایی گرشاسب، رستم و سهراب را میسراید. تقریباً کلیه عملیات نمایانی که در حماسه ایرانی به این سه دلاور اسناد داده شده در روایات چینی به کمانگیر ربانی «یی»^۳، «لی تسینگ» و پسرش «نوجا» نسبت داده شده است. بطوریکه میدانیم در شاهنامه اعمال اعجاب انگیز غالباً بدست رستم انجام میگیرد. در افسانه‌های چینی «یی» و «نوجا» افتخارات جنگی را بین خود تقسیم میکنند و لازم بتوضیح نیست که در «فنگ شن یینی» مقام اول از آن «نوجا» است. کشتن شهباز اژدهافش آنها که معادل قتل «گنداروا»^۴ بدست گرشاسب است از جمله عملیات نمایانی است که بدست «نوجا» انجام میگیرد. «فنگ شن یینی» میافزاید «نوجا» بود که بر هفت دیو «میشان»^۵ پیروز شد و پیروزی بر این هفت دیو معادل هفتخوان

Ibid, p. 602

۱- رك به:

Ibid, p. 434

۲- رك به:

۳- Y1.

۴- Gandarewa

۵- Melshan

رستم در مازندران است. در واقع «نوجا» مقامی بمراتب شامخ‌تر از مقامی که «سهراب» در شاهنامه دارد در حماسهٔ چینی بخود اختصاص میدهد. دلیل اصلی این تفاوت را باید در نیروی حیات‌بخش فلاسفهٔ چینی جستجو کرد. در شاهنامه و «فنگ‌شن‌ینی» سهراب و «نوجا» در عنقوان شباب بقتل میرسند، ولی در «فنگ‌شن‌ینی» بصراحت گفته شده که پارسایان چینی اراده و نیروی ارزانی داشتن زندگی مجدد را بر مردگان دارا بودند. بهر تقدیر، یکی از مؤثرترین حوادث افسانهٔ سهراب و «نوجا» نبرد بین رستم و سهراب و «نوجا» و «لی‌تسینگ» است.

طبعاً دو حماسهٔ ایرانی و چینی ماجرایی نبرد بین پدر و پسر را با آب و تاب بازگو میکند، ولی آنچه که بیشتر مورد توجه ما است شباهت‌های موجود بین دو روایت ایرانی و چینی است. در «فنگ‌شن‌ینی» آمده است که «نوجا» سه بار پدر خود را شکست داد و بتعقیب او پرداخت تا سرانجام «لی‌تسینگ» او را باز شناخت. این جریان با گفتهٔ رستم در شاهنامه بی‌شباهت نیست:

کسی کو بکشتن نبرد آورد	سر مهتری زیر گرد آورد
نخستین که پشتش نهد بر زمین	نبردش گرچه باشد بکین
اگر بار دیگرش زیر آورد	بافکندش نام شیر آورد
روا باشد از سر کند زوجدا	بدین گونه بر باشد آیین ما

بدینسان رستم دوبار از قتل حتمی بدست فرزندش رهایی یافت. روایت ایرانی خاطر نشان می‌سازد که دوبار پسر می‌توانست پدر را بقتل رساند ولی هر دو بار جوان مردانه گذشت کرد تا پیروزی خود را لکه‌دار نسازد:

دوبارت امان دادم از کارزار بپیریت بخشیدم ای نامدار

هر دو حماسهٔ ایرانی و چینی یادآور میشود که پدر برای فرار از نابودی بنیروهای معنوی توسل جست. در شاهنامه، رستم سر به نیایش بلند می‌گذارد تا در نبرد

نهایی نیروی بیشتری کسب کند. در روایت چینی «لی تسینگ» یکی از پارسایان پناه میبرد و مرد پارسا با لمس گرده پهلوان پیرو افکندن آب دهان بروی او^۱ نیروی ویرا مضاعف میسازد. درین هنگام دلاور سالخورده بر «نوجا» پیروز میشود و پهلوان جوان پدر خود را باز میشناسد و شرط ادب بجای میاورد^۲.

درینجا باید یاد آور شد که در شاهنامه سهراب از آغاز تا انجام نفرت خود را از کیکاوس نشان میدهد. در حقیقت، وی از عنقوان جوانی جنگ با کیکاوس را اعلام میدارد و دروازه گون ساختن شهر یاری وی سخت میکوشد. سهراب آشکارا پیشنهاد میکند که پدرش بوی ملحق گردد و در بر انداختن کیکاوس با او همگام شود:

بیرم هم از گاه کاوس را از ایران بیرم پی طوس را

در «فنگ شنینی» خصومت دلاور جوان با پادشاه به بهترین وجهی تعبیر شده چه در حماسه چینی «نوجا» یکی از سرسختترین دشمنان «چووانگ» بشمار میرود. البته باید بخاطر داشت که درین زمان پارسایان چینی باردیگر زندگی به «نوجا» ارزانی داشته اند و پهلوان جوان بمنظور بر انداختن «چووانگ» با پدر از در صلح در آمده است^۳. انگیزه سهراب در بر انداختن کیکاوس همانند انگیزه «نوجا» در حماسه چینی است.

در منظومه حماسی فردوسی ماجرای سهراب فاجعه جبران ناپذیر است. نامدارترین پهلوان افسانه های سکایی، دلاوری که بآینده او امیدها بسته بودند و پر ارزش ترین دل خاندان رستم در عنقوان جوانی و بدون اینکه پیمان دوران طفولیت خود را بجا آورد جان میسپارد. در واقع گویی اجل فقط باو فرصت باز شناختن پدرش را ارزانی داشته بود. مادر سهراب نیز در اثر غم و اندوه زندگی را بدرود میگوید.

۱- روشی که پارسایان «تائویست» برای انتقال نیرو بکار میبرند. رک به: Ibid, p. 193-5

Ibid, p. 194

ibid, p. 182-186

۲- رک به:

۳- رک به:

در «فنگ‌شن‌ینی» ماجرا بطریق دیگری سامان می‌یابد زیرا در چین پارسایان می‌توانستند بمردگان زندگی مجدد ارزانی دارند. نوشدارویی که رستم بیهوده جستجو میکرد تاحیات را بکالبد دلاور جوان بازگرداند بسهولت دردسترس پارسایان چینی است. مربی «نوجا» به آسانی ویرا بزندگی باز میگردداند و طی همین زندگی دوباره است که «نوجا» بزرگترین عملیات قهرمانی را بمنصه ظهور میرساند و نبردهای فراموش‌نشده خود را برای کسب افتخار و نام‌آوری آغاز میکند. مربی «نوجا» ضمناً ویرا بسلاحهای سحرآمیز گوناگونی نیز مسلح میکند و این سلاحها ضامن پرازشی برای پیروزی «نوجا» در نبردهای بعدی است. درینجا باید یادآور شد که ذکر کلمه نوشدارو در شاهنامه بمنظور نجات سهراب از زخمهای هولناکی که طی نبرد با رستم برداشته بود خود دلیل وجود روایت دیگری است که در آن دلاور جوان بزندگی باز میگردد، زیرا در هیچیک از داستانهای رزمی ایرانی ذکری از نوشدارو برای نجات پهلوانان نرفته است. ضمناً بد نیست باردیگر خاطر نشان سازیم که معادل هفت‌خوان رستم در شاهنامه در «فنگ‌شن‌ینی» به «نوجا» (= سهراب) نسبت داده شده است چه «نوجا» بود که برهفت دیو «میشان» پیروز گردید^۱.

در شاهنامه آمده است که هنگام تولد سهراب پدرش باو بازوبندی هدیه کرد و قرار بود این بازوبند وسیله شناسایی سهراب باشد. در حماسه چینی نیز «نوجا» بازوبندی باخود دارد ولی این بازوبند در حقیقت سلاح نیرومندی است. «نوجا» با این بازوبند دنیا آمده بود و بکمک همین سلاح جنگجویان از دهافش و دیگر دشمنان را بهلاکت رساند^۲. در حماسه ایرانی، از سلاحهای سحرآمیز ذکری نرفته چون ایرانیان کمتر از مردم چین بازیچه مخیله قرار میگرفتند و ازینرو بخوبی میتوان دریافت که از چهره سلاح نیرومند حماسه چینی در حماسه ایرانی بصورت بازوبند

۱- رك به؛

۲- رك به؛

Ibid, p. 623

Ibid, p. 162

ساده و بمنظور دیگری در آمده است .

هنگام نقل ماجرای سهراب، شاهنامه از دلآوری‌های دختر جوانی بنام گرد آفرید سخن میگوید. وی دختر هژیر فرمانده یکی از دژهای مرزی ایران بود. هنگامیکه هژیر اسیر شد، گرد آفرید خود برای مقابله با سهراب و یارانش قدم بعرضه کارزار گذاشت و دلآوریها کرد. سهراب تا زمانیکه گرد آفرید دژ را ترك نکرده بود نتوانست بدرون آن قدم نهد و طی همین ماجرا بود که دل به گرد آفرید داد .

این داستان عیناً در «فنگ‌شن‌ینی» آمده است . در حماسه چینی گرد آفرید جای خود را به «تنگ‌چان‌یو» دختر «تنگ‌کین‌کونگ»^۱ فرمانده دژ «سان‌شان‌کوان» میدهد . هنگامیکه «تنگ‌کین‌کونگ» در اثر جراحت وارد برشانه دیگری یارای ادامه نبرد را نداشت، «تنگ‌چان‌یو» شخصاً پا بمیدان جنگ گذاشت و سه تن از سرکردگان سپاه متخاصم یعنی «تزیبا»، «هوانگ‌تین‌هوا»^۲ و «لونگ‌سوهی»^۳ را از میدان بدر برد . «نوجا» از شکست دوستانش بدست دختر ساده‌یی سخت تفریح کرد. سرانجام دژ به‌نیرنگ اشغال میشود و برای نیل بهدفع «نوجا» و یک‌گروهان مرد جنگی برای مقابله بادختر جنگجو دامن همت بکمر میبندند . این ماجرا در دو روایت ایرانی و چینی یکسانست با این تفاوت که در روایت ایرانی گرد آفرید اسیر دشمنانش نمیگردد .

سیمرغ (سرخ رخ)

اکنون هنگام آنست که بمطالعه سیمرغ شاهنامه، یعنی پرنده خارق‌العاده‌یی که بدفعات رستم‌را در جنگها یاری نمود بپردازیم. درحقیقت اگر کم‌کم سیمرغ نبود

۱- Teng-Chan-Yu

۲- Teng-Kin-Kung

۳- Huang-Tien-Hua

۴- Lung-Su-Hie

رستم همان‌دردنبرد با اسفندیار کشته می‌شد. در حماسهٔ چینی نیز روایت همانندی دربارهٔ رُخ و «لی‌تسینگ» آمده است. این پرنده بصورت «جان‌تنگ‌تائوجن»^۱ پارسا به «لی‌تسینگ» کمک می‌کند و جان ویرا نجات می‌دهد. فقط در حماسهٔ چینی دخالت این پرنده علیه «نوجا» صورت می‌گیرد.

با توجه با آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که پرندهٔ سحر آمیز ما در روایات چینی بدو صورت ظاهر می‌شود و در عین حال بجلدمرغی کوه‌پیکر و پارسایی نیرومند درمی‌آید. این امر آنچه را که در گفتار خودم (بهرام‌یشت) دربارهٔ ریشهٔ واژهٔ سیمرغ در برابر انجمن آسیایی بنگال متذکر شدم بخوبی روشن می‌کند.

در روایات چینی مرغ «سین‌هو»^۲ بسبب ارتباط با واژهٔ «سین» (= پارسا، پرهیزکار) اینسان خوانده می‌شود. واژهٔ سیمرغ (در اوستا «مرغ‌سین»^۳) نیز بعلت وابستگی با یکی از پارسایان یا «سین»‌ها چنین نام دارد. این ارتباط در حماسهٔ چینی کاملاً محسوس است، چه این پرندهٔ سحر آمیز گاهی بصورت مرغ و گاهی بصورت «جان‌تنگ‌تائوجن» تجلی می‌کند. در «فنگ‌شن‌بنی» این پرندهٔ برخی اوقات راساً در کنار «تائوجن» به‌نبرد با ساحران جنگجو می‌پردازد.^۴

پولادوند و ساحران «پلوتائو»

زمانیکه نبرد مذکور در حماسه‌های ایرانی و چینی بمراحل بحرانی می‌رسد متخصصین بوسایل جدید و وحشتناک‌تری متوسل می‌شوند. در حماسهٔ چینی خصمی که بشکست نزدیک می‌شد جادوگران آزموده و خارق‌العادهٔ «پلوتائو» (جزیرهٔ دل سپید) و دیگر مناطق دوردست را بیاری می‌طلبید. این جادوگران جنگجو بخت و

Jan-Teng-Tao-Jen - ۱

Sien-Ho - ۲

Mereg-Sin (آوانوشت از مؤلف است). - ۳

۴ - رک به:

اقبال را چند صباحی نصیب خصمی که از آنان استمداد کرده بود میساختند. فی المثل دوستان و همراهان «چووانگ» در «پلوتائو» بفرهنگ جدید جنگی که مغایر با فلسفه «تائوئیسم» بود پی بردند و از آن فنون در نبرد استفاده کردند^۱. در شاهنامه نیز افراسیاب پس از آنکه بیهوده کوشید تا بکمک لشکریانش ایران زمین را عرصه تاخت و تاز قرار دهد سرانجام دست استعانت بسوی پولادوند دیو دراز کرد. فردوسی از زبان افراسیاب میگوید:

چو مردم نماند آزمودیم دیو چنین جنگ و پیکار و چندین غریو

و دیگر که این دیو ناسازگار بتن سہمناک است و چیره سوار

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که پولادوند از جایگاه خود واقع در

کوههای چین بیاری تورانیان خوانده میشود:

در آن کوه چین اندرون جای او نبود اندر آن بوم همتای او

بیاری خواستن دیوی از چین بمنظور حمله و تجاوز به ایران زمین پارسایان

چینی را از قبیل «کون لون»^۲ که در کوهساران میزیستند بخاطر میآورد، زیرا اجنه

«تائوئیست» در کوهستانی بنام «کیوسین شان»^۳ ماوا داشتند. در حماسه چینی ما با

اجنه و پارسایان بشمارای روبرو میشویم که از جایگاه خود در کوهساران قدم بعرضه

کارزار میگذارند. در شاهنامه فقط یکبار از دیوی که در کوهستانهای چین بسر میرد

سخن میرود، ولی «فنگ شن بینی» روایات گوناگونی درباره موجودات خارق العاده‌یی

که در کوهستانها و جزایر سکنی دارند دربر دارد. از آن جمله میتوان ده جادوگر

۱- Taoism فلسفه و آیینی در چین که سادگی، تشکیلات اجتماعی و سیاسی را تعلیم

میداد. مری «نوجا» از رهبران این آیین بود.

Ibid, p. 550-553

۲- رك به،

Kun-Lun ۳-

Ibid, p. 554

۴- رك به،

Kiu-sien-shan ۵-

Ibid, p. 119

۶- رك به،

جنگجوی جزیره «کین آئوتائو»^۱ را نام برد.^۲

باپیدایش این نیروهای سحرآمیز در لشکریان طرفین نبرد شکوه و جلال تازه‌یی پیدا میکند و هنگام بازگو کردن ماجراهای این نبرد «فنگ‌شن‌ینی» باعلی درجه عظمت صعود میکند. در آغاز جادویی و رسوم ناپاک آن همه چیز را تحت الشعاع قرار میدهد و دلاورانی مانند «نوجا» سر تسلیم فرود می‌آورند^۳ و حتی سپهسالار «تزیبا» مدافع حق و حقانیت نیز فرماندهی خود را به جادوگر ماهری بنام «جان تنگ»^۴ می‌سپارد.^۵ در این قسمت «فنگ‌شن‌ینی» یکرشته عملیات نمایان جادویی صورت می‌گیرد و متخاصمین از نیرومندترین موجودات خارق‌العاده برای نیل به پیروزی نهایی استعانت میکنند.

در شاهنامه جنگ رستم و پولادوند بسبب شاعرانه و دلچسبی وصف شده ولی بدبختانه از عظمت وزیر کی جنگاوران روایت چینی در این ماجرا اثری نیست، زیرا از خوانندگان سرسخت ایرانی نمیشد توقع داشت که از استعمال سلاحهای سحر-آمیز مانند خوانندگان چینی لذت ببرند. بنظر قوم حقیقت‌بین ایرانی قضاوت و حکمیت نهایی در جنگها، حتی در نبرد بین مردم فانی و دیوان، از آن‌گزرگران بود. در نتیجه، پولادوند جادوگر ناگزیر بود با سلاحهای معمولی جنگهای قدیم مانند شمشیر و گرز بارستم به نبرد پردازد. هنگامیکه رستم موفق نمیشد دیوی را با گرز یا شمشیر از پا درآورد، خصم زیانکار خود را با چنان نیرویی بزمین میکوفت که استخوانهای دیو^۶ خرد میشد.

در حقیقت ماجرای پولادوند در شاهنامه انتظارات خواننده را در زمینه نبرد

۱ - Kin-ao-tao

۲ - رك به؛

۳ - رك به؛

۴ - Jan-teng

۵ - رك به؛

Ibid, p. 549

Ibid, p. 547 and 595

Ibid, p. 566

بادیوان بر نمی آورد چه پولادوند هیچگونه روش جدید و مخصوصی را در نبرد از خود نشان نمیدهد. روش حماسه چینی درین مورد بلاشک منطقی تر است. اگر دیوان و جادوگرانی وجود داشته باشند طبعاً نمیتوان با فرود آوردن گرز بر سر آنان یا بزمین کوبیدن آنها بکمک یکی از فنون کشتن از شرشان رهایی یافت.

باید متذکر شد که در شاهنامه فردوسی از سه ماجرا که ارتباط مستقیم با سرزمین چین دارد سخن رفته: داستان خاقان چین، ماجرای پولادوند و حکایت اکوان دیو. در رسالات قبلی نگارنده درباره اکوان دیو توضیحات لازم را داده و یکی بودن این دیو را بادیو چینی «فتی لین»^۱ اثبات نموده است. در حقیقت هنگامیکه این ماجراها را در حماسه ایرانی میخوانیم خود را در قلمرو «فنگ شن نینی» حس میکنیم و در سرگذشت پولادوند و اکوان بطور محسوسی انعکاس جنگ جادوگران حماسه چینی را مشاهده میکنیم. تصویری که فردوسی از اکوان دیو (بدنی همچو گوزن^۲، رنگی چون پلنگ و دمی همچو مار) بدست میدهد همانند تصویری است که در روایات چینی از «فتی لین» بجای مانده. ضمناً روشی که اکوان دیو در نبرد با رستم بکار میبرد همانند نبردهای جادویی است که در «فنگ شن نینی» بدفعات بچشم میخورد. اکوان دیو از ضربات شمشیر و گرز رستم رهایی می یابد و بصورت بادی درمی آید و یل ایرانی را بهوا بلند میکند. گذشته از اینها، اکوان دیو تنها موجودیست که از نظر بررسی تطبیقی شاهنامه و «فنگ شن نینی» ارزش زیادی دارد، زیرا در هر دو حماسه اکوان بکمک خصم مغلوب میشتابد. ولی در حماسه چینی «فتی لین» موجود خیانت پیشه‌ی قلمداد شده که ممکن بود در پایان نبرد به لشکر پیروز منهدم ملحق گردد.

جنگ یازده رخ

هنگامیکه نبرد حماسی مراحل نهایی را طی میکند در دو منظومه ایرانی و

۱- Fei-Lien

۲- در شاهنامه گوز آمده است.

چینی از روش همانندی برای نابود ساختن و اضمحلال طرف مغلوب پیروی می‌شود و این همانندی درخور تأمل و مطالعه است. در هر دو حماسه بدین نتیجه می‌رسند که نابود ساختن صفوف فشرده دشمن با روش کند و بطئی جنگ تن‌به‌تن مجال و ممتنع است. برای نیل باین هدف و پاک ساختن میدان جنگ از توده انبوه جنگجویان و دیوان تدبیر دیگری لازم مینمود. سرانجام در هر دو حماسه ایرانی و چینی رای بر این قرار می‌گیرد که یازده تن از دلاوران طرفین بایکدیگر بزور آزمایی پردازند و این کار بزرگ با تشریفات خاصی صورت می‌گیرد. در شاهنامه سپهسالاران ایران و توران، گودرز و پیران، پس از گفتگوی دراز درباره این نبرد دسته‌جمعی موافقت میکنند و خط مشی لازم را تعیین مینمایند. در «فنگ‌شن‌ینی» سپهسالار «تای‌شی‌ون» سپهسالار لشکر مقابل یعنی «تزیایا» را رسماً بمبارزه می‌طلبد. درین مبارزه «تای‌شی‌ون» در معیت ده تن از جادوگران جنگجوی خود با «تزیایا» و ده تن از پهلوانان او مصاف میدهند تا سر نوشت جنگ تعیین شود^۲. پیشنهاد «تای‌شی‌ون» مورد قبول «تزیایا» قرار می‌گیرد و طرفین برای شرکت در جنگ صف‌آرایی میکنند. در شاهنامه و «فنگ‌شن‌ینی» هر یک از متخاصمین تپه‌یی را ستاد قرار داده از آنجا بمیدان جنگ فرود می‌آیند.

در اینجا نیز جریان جنگ یازده مرد جنگی علیه یازده مرد جنگی دیگر در «فنگ‌شن‌ینی» با آب و تاب و شکوه و جلال بیشتری بازگو شده و این ناشی از جانبداری آشکار فردوسی از ایرانیان است. شاعر نامدار ایرانی میکوشد تا هیچیک از یلان ایرانی درین یازده نبرد کشته نشده شکست نخورد. این بیدادگری شاعرانه بعقیده اهل فن از زیبایی و عظمت داستان میکاهد.

در حماسه چینی ماجرا صورت دیگری دارد و از تمایل آشکار سرائنده پسر روزی

یکی از طرفین اثری مشهود نیست. ترس و وحشت رهبر جنگجویان چینی «جان تنگ» واقعی ومدلل است. «جان تنگ» بصراحت میگوید: «اکنون همراهان من بطور قطع مجروح خواهند شد^۱». بیم وهراس فرمانده چینی کاملاً بجا ودرست بود چه در نخستین مصاف یکی از بهترین معاضدان خود «تن هوا^۲» را از دست میدهد^۳. پس از چند روز نبرد سخت وتلفات گوناگون همراهان «تزیبا» شاهد پیروزی را در آغوش گرفتند و «تزیبا» خود ناگزیر شد دست نیاز بسوی «چائوتونگ»^۴ فنا ناپذیر دراز کند^۵. بهر تقدیر باید اعتراف کرد که جنگ یازده دلاور درحماسه چینی گاهی در اثر دخالت دلاوران بیگانه صورتی بغیر از آنچه که در شاهنامه دارد بخود میگیرد وبعبارت دیگر تعداد مبارزین از یازده نفر تجاوز میکند. ضمناً باید یاد آور شد که در هر دو حماسه ایرانی وچینی نبرد باجنگ یازده رخ پایان میرسد. در شاهنامه افراسیاب فراری میگردد و ملازمان قدیمی خود و منجمله پیران ویسه را از دست میدهد. پیران ویسه نیز مانند «تای شی ون» خدمتگزار وفاداریست وهمانطور که معادل چینی او تا انجام کار به «چووانگ» جابر وفادار ماند وی نیز تا پایان به افراسیاب وفادار میماند. مبارزه طلبی شخصی افراسیاب و پسرش پس از پایان جنگ بخوبی نشان میدهد که لشکریان شهریار تورانی نیست و نابود شده اند.

سرانجام افراسیاب پس از از دست دادن تخت وتاج ولشکریانش بسیار عبرت آور است. وی که قائد اعظم جنگ ایران وتوران بود و پیران ویسه، پولادوند و یازده

Ibid, p. 566

۱- رك به:

۲- Ten-Hua

Ibid, p. 567

۳- رك به:

۴- Chao-Kung-ming

Ibid, p. 581

۵- رك به:

رخ را یکی پس از دیگری بمیدان جنگ گسیل داشته و از شاهزاده سیاوش در خصومت با پدرش پشتیبانی نموده بود سرانجام ناگزیر می‌گردد خود را در دریاچه «چئچست» (= رضاییه) پنهان سازد. شاهنامه پناهگاه افراسیاب را هنگ افراسیاب خوانده و بلاشک این کلمه از واژه اوستایی «هنکن^۱» اقتباس شده است. سرنوشت قائد بزرگ جنگ در «فنگ‌شن‌ینی» نیز بهمین سانست. «شن کونگ پائو^۲» در حماسه چینی همان کسی است که برای کمک بدشمنان «چووانگ» گروه کثیری از دلاوران را بسیج کرده بود. وی همان دشمن کینه توزیست که جمعی مرد سلحشور را برای شرکت در جنگ یازده رخ گسیل داشته بود. او بود که نام آورانی را چون «مایوآن^۳» و «لوسوآن^۴» در همین جنگ و ادار بمتاخله کرده بود و بالاخره وی بود که شاهزاده «کیائو» را بمبارزه با پدرش برانگیخته بود. «شن کونگ پائو» نیز مانند افراسیاب سرانجام در چاه یادریاچه‌یی واقع در حوالی دریای شمال زندانی می‌گردد.^۵

شواهد و مدارک زیادی دال بر شباهت خیره‌کننده و غیرمنتظره بین برخی از ماجراهای شاهنامه و «فنگ‌شن‌ینی» در دست است. اما نکته جالب در اینجاست که این شباهت و همانندی در تمام قسمتهای این دو حماسه پخش نشده بلکه در گروه کوچک معینی از شخصیت‌های حماسی مصداق پیدا میکند. این امر برای تعیین سرچشمه و منشأ این همانندیها دارای اهمیت زیاد است. زیرا اگر این همانندیها ناشی از نقل و انتقال تصادفی افسانه‌ها بود هر آینه در قسمتهای دیگر شاهنامه و «فنگ‌شن‌ینی» نیز نشانی از آنها بدست می‌آمد. ولی همانطور که مذکور افتاد این همانندیها بخصوص در مورد

Hankan - ۱

Shen-Kung-Pao - ۲

Ma-Yuan - ۳

Lo-Suan - ۴

۵ - رك به:

گروه معدودی از پهلوانان ایرانی و چینی متمرکز گردیده. نام این پهلوانان بخوبی نشان میدهد که (بگفته شاهنامه) آنان کم و بیش با تاریخ و نژاد سکایی ارتباط دارند. بطوریکه دیدیم شباهت بین شاهنامه و «فنگ‌شن‌ینی» در مورد داستان سهراب و «نوجا» ورستم و «لی‌تسینگ» و همچنین سیمرغ و رخ خیره‌کننده و پرمعنی است و کسانیکه شاهنامه‌فردوسی را خوانده‌اند بخوبی میدانند که این پهلوانان هسته‌مرکزی افسانه‌های سکایی را تشکیل میدهند. ازین گذشته، ماجرای سودابه و «سوتاکی» و «کیکوس» و «چووانگ» و سیاوش و «ین‌کیائو» نیز در دو حماسه ایرانی و چینی همانند است. این ماجراها نیز با داستانهای سکایی هم‌بستگی دارد، زیرا بطوریکه خود فردوسی میگوید سودابه دختر پادشاه‌هاماوران یکی از سروران قوم سکایی است. و این خود دلیل اصلی دین شاهنامه و «فنگ‌شن‌ینی» به افسانه‌های سکایی تواند بود. افسانه‌های قوم سلحشور و پراحساساتی چون قوم سکایی بلاشک داستانسرایان و مستمعین آسیای مرکزی و ایران‌خاوری را جلب نموده است، چون بطور کلی اقوامی وجود دارند که داستانها و چکامه‌های عشقی آنها در اقوام مجاور و همسایه‌منشاء انگیزه‌های بیشماری است. بطور مثال میتوان یادآور شد که هم‌اکنون نیز ادبیات هند بیشتر داستانهای دهاتی و ایالتی «راج‌پوتانان» را بعاریت میگیرد و این ناحیه‌مرکز عقباب و بازماندگان قوم سکایی است. ولی در گذشته انگیزه دیگری ایرانیان و مردم چین را بر آن میداشت که از افسانه‌های سکایی توشه بگیرند. ایرانیان از دیرباز بروایات عهدشهریاران قدیم ایران زمین مهر میورزیدند ولی فقدان مدارک و اسناد تاریخی آنانرا رنج میداد، چه نوشته‌های اوستایی و پهلوی با اشارات کوتاهی بحوادث تاریخی اکتفا میکند. مردم چین شاید مدارک تاریخی بیشتری در اختیار داشتند ولی همانطور که «سز ماتسین»^۲



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

باشد، ولی در دوره‌های متأخر نفوذ و تأثیر حماسه عظیم و کاملی مانند «فنگ‌شن‌ینی» در داستانهای رزمی ایران محسوس و مشهود است.

۳- گذشته از این همانندیهای انفرادی توسعه و تحول رؤس کلی مطالب دو حماسه ایرانی و چینی درخور تأمل است. در آغاز می‌بینیم که موضوع اصلی هر دو حماسه نبرد سه‌مانا کی بین نیکی و بدی است و پس از چند زمانی خصم مغلوب و منکوب از موجودات دیو آسایی از قبیل پولادوند (= جنگجویان ساحر «پلو تائو») و ا کوان دیو (= «فئی لین») یاری می‌طلبد. آنگاه هر دو حماسه به بن‌بست همانندی برخورد می‌کند و آن روشن ساختن تکلیف گروه انبوه متخصصین است و همان‌طور که دیدیم هر دو حماسه راه حل واحدی را پیش می‌گیرد (جنگ یازده رخ). نکته جالب در اینجاست که در هیچیک از حماسه‌های دیگر جهان برای پایان دادن به جنگ چنین راه حل آسانی پیدا نمی‌کنند. لازم بتوضیح نیست که این راه حل به پیروزی نیکی و شکست بدی منجر می‌گردد. ولی پس از این پیروزی وظایف سلحشوران نیک‌نهاد پایان نرسیده. در شاهنامه کیخسرو، رهبر مبارزین راه نیکی، بدون اینکه طعم تلخ مرگ را بچشد به آسمان صعود میکند و گروهی از یارانش در کوهستان در پیروی از او جان می‌سپارند. روشن است که شاهنامه از روایت متأخر افسانه‌های کهن ایران پیروی نموده زیرا در روایت قدیم‌تر یاران کیخسرو نیز با آسمان می‌رسند چه در نوشته‌های پهلوی از گیو و طوس بعنوان سلحشوران فنا-ناپذیر یاد شده است. در «فنگ‌شن‌ینی» نیز هفت تن از مبارزین راه نیکی مانند «نوجا» و پدرش «لی تسینگ» برای انجام فرایض پارسایی بکوهستان می‌روند. بدین طریق هر دو حماسه پایان همانندی دارد و آن اختفای بهترین سلحشوران در کوهستان بمنظور پیش گرفتن راه پارسایی است.

امید می‌رود آنچه گذشت چین‌شناسان و متخصصین اوستا را بر آن دارد تا در راه بررسی رؤس مطالب افسانه‌های ایرانی و چینی گامهای بلندتری بردارند و اهمیت

آنها را بنمایند. گذشته از « فنگ‌شن‌ینی » افسانه‌های ادبی دیگری در چین وجود دارد و مطالعه عمیق آنها بموازات بررسی شاهنامه، اوستا و روایات پهلوی ما را در نگارش فصل‌عظیم و جدیدی در تاریخ اساطیر جهان یاری خواهد کرد.

پایان



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

توضیح: در صفحه ۹ سطر ۹ نیت مؤلف از باستان نامه ظاهراً نامه باستان

است که فردوسی بدفعات به آن اشاره میکند.